

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنه الدائمۃ علی اعدائهم اجمعین اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین.

عرض شد دیشب خب بحثی که پیش آمد به یک مناسبتی به همین روایت زراره گذشت، حدیث لاتنقض لایقین بالشک، البته بحث اساساً معلوم بود راجع به متن و نقل به معنی و نقل به مضمون و این جهات بود لیکن خب خارج شدیم از بحث و این به خاطر این جهت بود، که در خلال بحث روشن بشود که وقتی ما بحث از حدیث می کنیم چه به لحاظ سند و صدور و چه به لحاظ متن، چه به لحاظ مضمون این ها یک قسمت بحث اند متن یک قسمت بحث است دلالت یک قسمت بحث است مضمون یک قسمت و حالا اهل سنت از وقتی در بحث به حکایت افتادند سند را بررسی می کنند، متن را هم جداگانه بررسی می کنند ما حرف مان این است که این ها را جداگانه نمی شود بررسی کرد یک مجموعه ای است بعد هم بهش مسائل فقهی وارد شد مسائل اصولی وارد شد بعد مسائل تاریخی هم از جهت دیگری یعنی به عبارت دیگر این اکتفاء کردن به بحثی راجع به سند یا به متن این کفایت نمی کند و این که مرحوم نائینی هم یک عبارتی دارد، حرفه العاجز المناقشه فی اسانید الکافی، حرفه العاجز، این به خاطر این تصور بوده که البته کلمه عاجز عرض کردم در اصطلاح مرحوم نائینی و بقیه نجفی ها کسی که در مسائل اصولی و قواعد فقهی و فقهی و این ها و تحلیلات فقهی و ریزکاری های فقهی ناتوان است اصطلاحی داشتند این است که نمی توانستند در بحث های علمی وارد بشوند قاصر بودند این ها را می آوردند به رجال، که مثلاً پسر دایی کیست؟ که پسر خاله خیال می کردند رجال یعنی این، المناقشه فی اسانید الکافی اشاره به این مبنی بود که این را آقای خویی هم نقل کردند در مقدمه معجم عرض کردم من هم از مرحوم آقای بجنوردی سماعاً شنیدم از نائینی، غیر از این نقل آقای خویی که از مرحوم نائینی نقل می کند، من هم سماعاً طریق خودم را دارم، آقای بجنوردی هم همین عبارتی المناقشه فی اسانید الکافی حرفه العاجز را از مرحوم نائینی نقل این هم طریق دوم غیر از آن طریق و اینها تصورشان این بود و البته خب همین تصور عمومی بود خیال می کردند مثلاً کسانی که می خواهند در اصول وارد بشوند در تحریرات اصولی، تحقیقات اصولی دیگر این ها به سند و متن و این ها کاری ندارند و این هایی که به سند و متن می چسبند بیشتر یعنی متن کمتر بیشتر نظر آن ها به سند بود رو متن هم خیلی کار نمی کرد اصلاً کار نمی کرد و اصلاً این متعارفشان نبود حالا ممکن است در متن حدیث یک مقدار کم و زیاد بکنند اما به طور متعارف بنای کلی حساب روی متن نبود که متن را بررسی کند، خب دیشب یک مقدار روشن شد که این مباحث کاملاً مرتبط است، متن را نمی شود جدا بررسی کرد، سند را نمی شود جدا بررسی کرد، تاریخ دارد نکات فقهی دارد نکات اصولی دارد این طور نیست که حالا ما خیال کنیم اگر کسی چسبید به سند که پسر که است؟ که دختر که است؟ که نمی دانم پسر خاله اش است پسر عمه اش؟ این حرف ها که ایشان که فهمید، بعضی هاشان حالا اسم می برم یکی شان می گفت این حرف ها نیست این مطالب نیست، علی ای حال نکته اساسی را عرض کردیم در این جهت این است که ما این بحث را این جوری از این زاویه مطرح می کنیم یعنی بحث طرح صحیح بحث این است آیا در باب خبر چه به لحاظ متن چه به لحاظ صدور، چه به لحاظ مضمون چه به لحاظ دلالت آیا ما یک تبعیدی داریم یا نداریم؟ بحث سر این است اگر بحث تعبد را قبول کردیم دیگر، عرض کنم که این بحث کلاً ریشه اصلی اش در دنیای اسلام که عرض کردیم این بحث از

زمانی، از قرن دوم شروع شد از میانه های قرن دوم که آیا ما اصولاً نسبت به سند یا متن یا دلالت یک تعبیدی داریم یا تعبد نداریم؟ تمام بحث سر این است خب عرض کردیم اولین تعبدها را اهل سنت گرفتند بردند رو خبر عدل، عنوان عدالت را هم به عنوان آیه مبارکه، ان جائکم فاسق بنبأ، به خاطر آیه نبأ خب بعدها از قرن دوم شروع شد بعدها در قرن سوم آن شکل بندی نهایی بعضی هایشان دارند که اواخر قرن سوم آن شکل بندی نهایی حدیث صحیح که تعبد روش بود که کل خبر، حدیث صحیح شان این است، یرویه عدل ضابط عن مثله الی آخر الاسناد من شدوذ و لا عله، این تعریف دقیق را که بخاری هم بر این اساس نوشته شده مسلم هم بر این اساس و بعد صحاح دیگری که نوشتند مثل ابن حبان و دیگران و صحیح حاکم مستدرک علی صحیحین آنها بر این اساس به اصطلاح تنظیمش کردند و عرض شد که در این زمان شیعه دنبال این بحث نبود و زوایش را چون چندبار متعرض شدیم دیگر متعرض، آن وقت تدریجاً در میان شیعه بیشترین بحثی را روی شواهد تاریخی، شواهد نسخه شناسی و اینها بیشتر مطرح بود و عرض کردیم شواهدی که ما الآن داریم بحث رجالی به این معنی را ما در شیعه در اواخر قرن به اصطلاح سوم و اوائل قرن چهارم در خارج از حوزه ها داریم یعنی در کش و ماوراء النهر و سمرقند و البته اینها همه ماوراء النهر اند، ماوراء عنوان عام، در کش و سمرقند و معظم کتبی که الآن همین الآن در دست ما به عنوان رجال موجود است این است مثلاً من باب مثال رجال مثلاً عبدالله ابن جبلة که ادعا می کنند در متوفای دویست و نوزده است یا دویست و بیست و نه، به نظرم صحیحش دویست و نوزده باشد چیزی الآن ما از رجال ایشان نداریم اصلاً یعنی ما در کتب رجال یا فهرست یک جا هم نقل نداریم و قال عبدالله ابن جبلة، اگر ایشان کتابی در رجال داشته باشد در همین مصادر اسمش آمده از او نداریم، ما اولین کسانی که الآن تقریباً می شود اقوال آنها را در رجال داریم ابن فضال پسر است که متوفای اواخر قرن سوم است دویست و هفتاد و هشتاد تقریباً متوفای این زمان است، مال قرن سوم است و این را هم الآن منحصرأ کلمات ابن فضال را از راه عیاشی که سمرقندی است آنها را از راه کشی که اهل سمرقند و کش، آنجا داریم اصلاً نداریم کلاً مثلاً نجاشی نقل بکند اصلاً نجاشی از ابن فضال پسر نقل نمی کند آنچه که الآن ما داریم نقل هایی است که کشی از عیاشی از ابن فضال پسر نقل می کند این تقریباً الآن قدیم ترین مصدری است که به ما رسیده بعد از این سه صد و ده حمید ابن زیاد متوفای سه صد و ده ایشان هم بهش کتاب رجال نسبت دادند نجاشی می گوید له کتاب رجال بعد هم در خلال کتاب می گوید و ذکره حمید فی فهرسته، که حالا نمی فهمیدیم رجالش ظاهراً با فهرست یکی باشد این هست بعدش هم کتابی این کتاب هایی که الآن در اختیار ما رسیده و موجود است غیر از حالا نجاشی و شیخ و این مقدار زیادی نجاشی عیال بر ابن عقده از آثار ابن عقده که نسبت به شیخ طوسی خیلی زیادتر نقل می کند خیلی زیادتر نقل می کند و آنی که الآن ما از ابن عقده داریم کتابی اگر باشد در تاریخ دارد که خیلی بزرگ بوده و رجال هایی که برای ائمه نوشته رجال اصحاب صادق،

روی عن الصادق آنی که از ابن، اما نجاشی در خلال فهرست مواردی زیادی از کتب را از کتاب ابن عقده نقل می کند اصلاً طریقه اش از طریق ابن عقده است که این هم باید خودش باز انشاء الله بنا گذاشتیم در بحث آقای مختاری اگر رسیدیم عمری باقی بود در آنجا بگوییم که احتمالاً این کتاب جنبه فهرستی هم داشته و الا معقول نیست رجال، تاریخ باشد مثل تاریخ کبیر خود بخاری که به عنوان تاریخ است لیکن اصطلاحاً هم رجال را ازش گرفتند هم بعض جاها نسخ را از او نقل می کنند کتاب را از طریق آن نقل

می‌کنند به هر حال آن هم انشاءالله شرحش در همان‌جا چون در ذیل عبارتی که از نجاشی می‌خواهیم نقل بکنیم بعض جاها متعرض تاریخ بخاری هم در آن‌جا بشویم حالا در این بحث نمی‌خواهیم خلط بشود، به هر حال این وضعی بوده که ما اجمالاً داشتیم یعنی وضعی، اما بیشترین شواهد روی کتاب‌ها و نسخه‌شناسی و ارزش خود نسخه و عرض کردیم شواهد ما نشان می‌دهد از اوائل قرن دوم، سوم شاید زمان حضرت رضا باشد اصطلاح اصول و مصنفات در میان اصحاب ما راه افتاد، آن‌ها اصطلاح صحیح داشتند ما اصطلاحاً احتمالاً اصطلاح اصول و مصنفات و این اصطلاح از حدود سال‌های دویست ما ردپایش را داریم تا زمان شیخ، دیگر ما بعد از شیخ طوسی نداریم بگویند کتابش از مصنفات است یا از اصول یک حدودی مثلاً دویست سالی این اصطلاح اصول و مصنفات را داریم و توضیحش را عرض هم کردم هم در مکتب بغداد این تعبیر وارد شده هم در مکتب قم مرحوم شیخ صدوق در هر دو مکتب تعبیر اصول و مصنفات که اهل سنت این اصطلاح را ندارند این را خوب دقت کنید اهل سنت اصل دارند کلمه اصل یا له اصول حسان، مرادشان از اصل چیزهایی بوده که آن محدث در درس استاد می‌نوشته این به اصطلاح ما می‌گوییم چرک نویس می‌گویند در بعضی از مصادر یونانی حالا لفظ انگلیسش را هم دیدم من حالا، این در همان فلسفه یونانی هم داریم چرک نویس و پاک نویس، اگر این باشد اصل مرادف چرک نویسی است که در فلسفه یونانی نقل شده، اصل اهل سنت چون عرض کردیم مثلاً فرض کنید احمد ابن حنبل می‌گویند پیش دو هزار شیخ حاضر شده فرض کنیم پیش این شیخ هزارتا حدیث نوشته این اصل بود ممکن بود از این هزارتا پنج‌تایش را نقل کند، این می‌آمد در کتاب می‌آمد در تألیف می‌آمد در تصنیف کلمه اصل غرض این، این می‌آمد در کتاب، می‌آمد در تألیف، می‌آمد در تصنیف، کلمه اصل غرض این آن وقت این نکته‌ای که چون گفته نشده، حالا چون ما به یک معنایی به متون قدماء بر می‌گرده ما احتمال

س:

۴۹: ۱۰

ج: احسن، ما این احتمال را دادیم که بعض جاها که شیخ می‌گوید له اصل، مرادش این است اصلاً نه اصطلاحی که ما داشتیم اصطلاح اهل سنت مراد باشد این کلمه چرک نویس و پاک نویس را هم در یک کتاب لفظ انگلیسی هم دیدم یا لفظ یونانی‌اش را هم دیدم اما الآن حفظ نکردم که این‌ها هم اگر این مطلب باشد این انتقال پیدا کرده از عهد به اصطلاح روم قدیم به دنیای اسلام، که یک چرک نویس داشته باشند، آن که تعبیر چرک نویس، یعنی آن آقای که فارسی نوشته چرک و پاک نویس یاد می‌آید حالا این اگر پیدا کنید کتاب‌های معاصر من دیدم، و این را در، حالا این هم یک نکته‌ای است چطور شده از، چون یکی از حلقه‌های اتصال ما با فلسفه غربی شام است که آن هم تصادفاً زمان بنی امیه است بنی امیه هم اصولاً اهل علم نبودند، اهل شراب و مراب و از آن صید و مید و از آن حرف‌ها بودند اصولاً، این احمد امین نوشته در کل زمان بنی امیه یک مدرسه در نیای اسلام ساخته نشد، از سال چهل تا صد و سی و دو که از بین رفتند، می‌گویند یک مدرسه در کل دنیای اسلام ساخته نشد اما انتقال فرهنگ یونانی قطعاً بدایاتش آن‌ها نزدیک هم بودند ارتباطشان نزدیک بود می‌گویند اولین مترجم را هم خالد می‌دانند پسر معاویه ابن زید، خالد ابن معاویه ابن یزید این را به اصطلاح حتی عده‌ای ادعا می‌کنند که مراد این جابر ابن حیان که می‌گویند دخلت علی سیدی الصادق مرادش این است نه امام صادق ما، گفته شده حالا صحت و سقمش الامر، به هر حال این اصطلاح احتمالاً و ما حتی احتمال دادیم عده‌ای از قواعدی که در فقه است در حقیقت از همان قوانین روم باستان منتقل شده، مثل من حاز ملک، مثل الناس

مسلطون علی اموالهم، مثل اقرار العقلاء این قواعدی که درش کلمه مؤمن و اسلام ندارد، مثل المؤمنون عند شروطهم این تعبیر اسلامی است اما اقرار العقلاء این به تعبیر غربی بیشتر می خورد به تعبیر قانون غربی، یا من حاز ملک، من حاز ملک را به نظرم در بحث ملکیت دیدم سمهوری نوشته قانون دوم روم باستان یک چیزی این جوری نوشته من حاز ملک، الناس مسلطون علی اموالهم، این قواعد، این قواعد که بعدها تدریجاً به دنیای ما وارد شد و بعد هم گفتند نبوی است و بعد هم گفتند ضعف دارد بعد منجبر به عمل اصحاب و الی آخر این ها ظاهراً تماماًش اساس درست و روشنی ندارد و بحث های هم که آقایون کردند راجع به کلمه الناس مسلطون، که مراد چه است؟ آن هم ظاهراً همین طور، پس این اجمالاً دقت بکنید اهل سنت چون رفتند رو تعبد لذا آن متن را با تعبد قبول کردند، بحث هایی هم که دیشب ایشان پری شب خواندند از کتاب کفایه خطیب بغداد راجع به متن، اگر می خواهید یکش هم آن ها را بخوانیم آن چون بالاخره به هر حال راجع به متن است، و کاری است که آن ها انجام دادند آن ها را هم انجام بدهیم یک شب بخوانند عبارت خود خطیب، بغداد در کفایه، کفایه، خب حالا لا اقل عناوینش مثلاً یک جلسه ای همان بحث بشود اما،

س: بیگانه هستیم با اصطلاحات

ج: بلی چون ما بیگانه شدیم یک مشکل کار ما نه آن ها اصطلاحات ما را بلدند نه ما اصطلاحات آن ها را این خیلی دوتا فرهنگ را دور می کند هرچه بخواهند نزدیک بشوند فایده ندارد تا زبان همدیگر را نفهمیم زبان مشترک پیدا نکنیم این فایده این ندارد این کار لذا خوب دقت بکنید این بحث اگر ما آمدیم بحث حجیت را مطرح کردیم قبول کردیم بحث حجیت، این مباحثی را که ما الآن مطرح می کنیم مطرح نمی شوند ببینید از همان اول از قرن سوم به بعد بحث حجیت مطرح شد بحث تعبد مطرح شد این تا حالا تا زمان ما که قرن پانزدهم است بحث هست دیگر آقای خوبی هم تعبد قائل است به خبر ثقه مثلاً علامه هم تعبد قائل شد به خبر صحیح کل خبر یرویه عدل امامی عن مثل الی آخر الاسناد این تعریف خبر ثقه و الی آخره تعریف های دیگر درباره خبر صحیح است و خبری که قابل، این تصوراتی را که ما داریم الآن پنجا و یکی دو شب است داریم صحبت می کنیم این در حقیقت مبنی است بر این که ما اصلاً بگوییم در باب خبر تعبد نداریم این اصلاً ریشه مطلب روشن بشود یعنی این بحث هایی که داریم می کنیم، این

س: رو آن مبنی ثمره می دهد

ج: بنابراین چون تعبد نداریم داریم رو متن کار می کنیم هی عقب و جلو می بریم و الا اگر تعبد آمد خب رو همان متنی که حجیت است می گیردش دیگر، یعنی این اگر می بینیم علمای ما کمتر بحث کردند،

س: دنبال واقع هستیم

ج: دنبال واقع هستیم نه دنبال، واقع گرایی را، نه می خواهم بگویم بعد از

س:

۱۵:۳۵

ج: چرا دیگر، ما دنبال شواهد هستیم این شواهد من عرض کردم یک شواهد صدور است دو شواهد متن است سه شواهد مضمون است یعنی آن مطلبی که از کلام فهمیده بشود، طریق به واقع است دیگر، آن هم می تواند باشد منافاتی ندارد نه تعبد این حرف ها

.....
را ندارد، نه تعبد می گوید این جا دقت کنید این جا یک زاویه ای مسدودی است یک گرهی است شما این جا بایستید آنچه که گفتند قبول کنید، عرض کردم تعبد مثل این است که شما یک گلدان دارید با یک کتاب می روید در یک سالن فرض کنید می شود سالن را روشن کرد روشن نمی کنی می گویی دستش را می گیری می گویی آقا گلدان را این جا بگذارد، بعد دستش را می گیری کتاب را این جا بگذارد، یک راهش این است که نه سالن را روشن کند گلدان را جای گلدان ها بگذارد کتاب را جای کتاب ها بگذارد، این دوتا با همدیگر خیلی فرق می کند تعبد معنایش این است دستش شما را می گیرد می گوی آقا این را این جا بگذار این را این جا بگذار دیگر شما نمی گوید چه خبری هست اما،

س: عذر می خواهم روی روایت زراره است ما این متن را می خواهیم بررسییم تازه به روایت زراره

ج: ما الآن نشان دادیم که گاهی اوقات به متن است،

س: تعبد نداریم

ج: نه آن را هم تعبد نداریم این را می خواهم بگویم به متن روایت زراره هم تعبد نداریم مثل همین روایتی که از محمد ابن مسلم نقل، که اصلاً ما نمی دانیم محمد ابن مسلم چه گفته؟ دقت کردید ما اصلاً متن محمد ابن مسلم دست ما نیست یک دفعه دقت کنید پس این دقت را بفرومایید این را حواس ما جمع هست این طوری نیست که فراموش بکنیم لذا در بحثی که الآن دیشب کردیم یک مقدار زیادی خارج شدیم دیگر، چرا؟ چون متن را با قواعد اصولی چه استفاده می شود، قواعد فقهی آن می گوید ربع فقه، خب شوخی نیست ربع فقه بخواهید اصلاً این درست هست یا نه؟ البقین لایزال بالشک می شود رفع فقه را باش درست کرد مثلاً، ببینید حالا، لذا من دیشب اگر یادتان باشد عرض کردم،

س: فقه آن ها

ج: بلی خب همین، می خواهیم بگویم آن فقه تعبدی می شود که سر و ته ندارد این کار را مشکل می کند ببینید ما دیشب عرض کردیم که لاتنقض و شواهدی که دارد و صحبت های که پیش آمد و مشکلاتی که پیش آمد بعد من عرض کردم که لاتنقض ظاهرش خطاب به طرف است و این فعل اختیاری است این با معنای استصحاب که بقای یقین، یقین بقاء باقی است یقین حدوثاً یقین حدوثی کافی است برای بقاء یا یقین بقاء باقی است تعبداً و تنزیلاً این با آن نمی سازد، این فعل تو نقض نکن، آن وقت این کنایه می شود من عرض کردم که اگر یقین لاتنقض بالشک باشد، که در یک نسخه حدیث اربعه مأه آمده این ممکن است استصحاب ازش در بیاید این را هم دیشب که عرض کردیم این هم مسامحه است امشب هم یک مقدار راجع به این، ببینید ما در دنیای اسلام متونی داریم که به حسب ظاهر نفی اند مثل همین مثال لاضرر مثل مثال فرض کنید لاجرح ما جعل علیکم فی الدین من حرج، مثل مثال رفع عن امتی مالا یعلمون، رفع عن امتی نسیان و الخطاء، اهل سنت حدیث ثلاثی دارند خطا و نسیان و اکراه، س: لاتعاد الصلاة

ج: مثل لاتعاد الصلاة، مثل لاتعاد الصلاة الا من خمس، البته آن جا چون الا دارد اثبات توش در می آید، بحثی که مطرح بود در دنیای اسلام من یک توضیحی عرض کردم، روایتی به اصطلاح لاضرر را قدیم ترین راهش که ما نگاه می کنیم بر می گردد به اواخر قرن اول و در قرن دوم هم موطاً در مالک اولین کسی که از اهل سنت می آورد موطاً مالک در سال صد و پنجا حدیث لاضرر را از پیغمبر نقل می کند اما به هر حال در قرن دوم کسی که با مذاق فقهاء آشنا باشد کاملاً واضح می بیند که لاضرر در فقه جا افتاده،

ایشان هم از همین اشتباه و نظائر می گوید ربع فقه، خمس فقه هم برای همین لاضرر است این لاضرر کاملاً در فقه جا افتاده دقت کردید و بعد می آید در قرن سوم، محدثین که می آیند می گویند آقا سندش ضعیف است بعد آمدند گفتند آقا این سند ضعیف را تقویتش کنید، مقویات و شواهد و مطابعات و نمی دانم فلان از این جور چیزها بهش اضافه بکنیم تا یک کارش بکنیم چون در قرن دوم واقعاً در فقه تأثیرگذار است آن وقت نکته ای اساسی را خوب دقت کنید، حدیث رفع همین طور حدیث رفع را هم بخاری قبول نمی کند مسلم قبول ندارد البته ابن حزم قبول می کند لاضرر را هم این را قبول نمی کند این دقت کنید این ها آن وقت مشکل کجا شد؟ مشکل سر این شد اولاً غیر از این که خود حدیث قبول بشود یا نه؟ فقه آمدند فقه را درست کردند با لاضرر یعنی آمدند گفتند مثلاً شما اگر در حال سجده اگر در نماز فراموش کردید سجده را به جا بیاورید این نمازتان درست است پیغمبر فرمود رفع عن امتی النسیان، نسیان برداشته شده، شما فراموش کردید سجده نخواندید بقیه نماز را بخوانید درست است این اصلاً آمد دیگر در فقه اسلامی این حدیث لاضرر در همان قرن سوم در کلام مثلاً یحیی ابن الحسین معروف امام الهادی مال یزدی ها، امام معروف یزدی ها ایشان هم دارد بهش تمسک می کنند، خب این حدیث از آن طرف، بعد این در دنیای فقه جا افتاد، یعنی برای اثبات احکام، خب در کتب اصولی متأخر ما به نظرم یا از زمان وحید یا از زمان شیخ انصاری این ها اشکال معروفی کردند که لاضرر مفادش نفی است مفادش اثبات نیست، حدیث رفع مفاد، مفاد حدیث رفع نفی است می گوید نسیان برداشته شد نمی گوید شما مکلف به بقیه اجزاء هستید، شما مکلف به ده جزء هستید، یک جزئش هم فرض کنید سجده بود سجده را فراموش کردید شما به لحاظ فراموشی سجده مشکل ندارید اما این که شما مکلف هستید به نه جزء دیگر بغیری این دلیل می خواهد این اشکال معروف که الآن در رسائل هست که لاضرر مشرع نیست چرا؟ چون اصولاً این ها اختیارات را با لاضرر درست می کردند مشرع بود، مقداری از فروع شفعه را با لاضرر درست می کردند،

س: خود شیخ هم در اختیارات با لاضرر

ج: خود شیخ همین طور بعدها اشکال معروفی که شد مثل مرحوم نائینی آقای خویی هم دارند، که حدیث رفع مشرع نیست، حدیث رفع می گوید نسیان را برداشتیم نمی گوید شما مکلف به بقیه اجزاء هستید، اما در دنیا اسلام به این تمسک می کردند یعنی فقهاء از قرن، نمی دانم روشن شد یک مشکل فنی که پیدا شد،

س: اثبات نیست نفی لزوم است و لذا با لاضرر منافات ندارد

ج: خیار حق است حق احتیاج به جعل دارد، حق مثلاً خیار قابل ارث است فلان است این ها احکام دارد،

س: لزوماً

ج: نفی لزوم یک بحث است، نفی لزوم اوفوا بالعقود نگرفتن یک بحث است یک حقی را قرار بدهند یک بحث است، این در میان فقه اهل،

س: وقتی عقد ثابت شده،

ج: اینی که شما اگر ضرری شد این مثلاً این طلاق اگر ضرری شد این طلاق واقع نیست باطل است زوجیت باقی، این ها آثار می آمدند بار می کردند آن وقت لذا این ها اصحاب ما چون به این صورت وارد نشدند به این صورتی که من عرض می کنم این ها غالباً آمدند مثلاً در لاضرر این را گفتند که این جا مفادش، مرادش این است نفی ضرر غیر متدارک که الآن در این کتب ما مثل

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۷ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۸

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۷

جلسه: ۴۹

.....
مرحوم آقای خویی، دیگران دارند، که مفاد لاضرر نفی ضرر غیر متدارک است یعنی شارع می آید می گوید که من ضرری را که تدارک نشده باشد نداریم یعنی تدارکش کردیم وقتی غیر متدارک نداشته باشیم یعنی تدارک و لذا هم اشکال کردند که در این حدیث حدیث نیست لاضرر درش ندارد غیر متدارک، متدارک و غیر متدارک ندارد لذا این ها آمدند در حدیث، در حدیث رفع هم که کاملاً نائینی درس آقای خویی هم ما می شنیدیم که حدیث رفع مفادش نفی است، اثبات نیست ما آمدیم گفتیم اصلاً این طرح بحث این جور نبود که این ها در لاضرر بیایند یک کارش بکنند، اصلاً اصولاً یک بحثی را مطرح کردیم که اصولاً در لسان ادله ای که در این شریعت آمده اصلاً یک نحو تعبیر است تعبیر نفی است مراد جدی اثبات است، متن نفی است،

س: ولی مراد اثبات است

ج: مراد اثبات است،

س: شواهد برایش می آورید

ج: این مراد اثبات است، اثبات یک حکمی است مثلاً همین حدیثی که مال عبدالاعلی مولی آل اعین است بلی آقا

س: می گویم فرمایش خوبی است

ج: نه هست زیاد،

س: ما هم مسأله حرج داریم هم ضرر داریم طبیعت فقه و متعلق تکلیف اگر ضرری باشد یا حرجی باشد، خب این طبیعت

س: نه آن که بحث نیست

س: حالا اجازه، این که نمی آید که حرج باشد مثلاً روزه حرج است اما اگر حرج از بیرون از خود فعل عارض فاعل بشود آن حرج

برداشته شده

ج: بلی

س: همان، در همان

س: ضرری که از بیرون عارض فاعل بشود و الا متعلق فعل اگر ضرری باشد

ج: حالا من برایتان می خوانم اجازه بفرمایید مثلاً در این روایت عبدالاعلی مولی آل اعین که احتمالاً از برادرهای زراره باشد عبدالاعلی مولی آل سام، برادرش عبدالاعلی بن اعین باشد حالا آن بحث رجالش باشد جای خودش دارد دارد که من افتادم به زمین انگشتم به اصطلاح ان قطع ظفری، انگشت ما شکست مثلاً پاره شد چه شد، بعد هم روش مراره مراره عرض کردم در اصطلاح عبارت از کیسه صفراست صفرا بهش می گویند مراره چون داروهایی که برای چیز به کار می بردند ماده صفراء درش داشت این داروهایی که می گذاشتند رو زخم بهش مراره می گفتند مراره به خاطر کیسه صفراء، این صفراء را مراره می گفتند این فوضعت علیها مراره خب بعد البته متأسفانه این جناب عبدالاعلی معین نکرده که این انگشت ایشان که افتاده این از پا بوده یا از دست بوده

س: قطع می کند به خاطر مسح

ج: به خاطر ما فرق می کند اهل سنت فرق نمی کند این ها را اصلاً توجه نشده چون اهل سنت پا را هم می شویند دست را هم

می شویند

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۱۷/۰۴/۲۰۲۳ - ۲۸/۰۱/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۸

جلسه: ۴۹

س: فرقی نمی‌کند

ج: برای آن‌ها فرقی نمی‌کند برای ما فرق می‌کند مضافاً که اگر یک انگشت باشد انگشت‌های دیگر مسح بکند کافی است اشکال ندارد این حالا به هر حال می‌گوید

س:

۵۵: ۲۵

ج: معلوم نیست شاید دست باشد که جبیره بشود، وضوء جبیره بشود

س: باید مسح کنی دیگر

ج: خب ببینید این‌جا امام مهمش خوب دقت کنید امام این نکته‌ای را خوب دقت کنید امام می‌گوید هذا و اشباهه تعرف من کتاب الله یعنی یک فضای فقهی هست یک فضای علمی هست، ببینید این معنایش تعرف من کتاب الله فضای علمی هست، قال الله تعالی ما جعل علیکم فی الدین این مفادش هم نفی است، ما جعل علیکم فی الدین من حرج، البته علمای ما غالباً ما جعل می‌خوانند ما در قرآن ما جعل نداریم ما جعل علیکم فی الدین من حرج، روشن بعد فرمود امسح علی المراه یعنی این‌جا آیه مبارکه مفادش نفی است حالا اگر غسل بوده وظیفه غسل بوده می‌گوید غسل برداشته شد، این نکته اساسی این است که می‌گوید از خود آیه در می‌آید مسح کن بر،

۵۳: ۲۶

دقت

س: ولی مرحوم آخوند می‌گوید این‌که فهمیده می‌شود نه این‌که امثال تو می‌فهمد

ج: نه ظاهرش این طور است

س: بلی ولی مرحوم آخوند

ج: بگویند بفهمید ظاهرش که لغت لغت علمی است یعنی در جو فقهاء این مطرح است یعنی در جو فقهی از ما جعل علیکم فی الدین من حرج در حقیقت در آوردند امسح علی المراه این مفادش اثبات است دیگر این مفادش نفی که نیست که، در آن روایتی دارد که امیرالمؤمنین در روز جمعه شلوغ بود بعد دیدند یک کسی افتاده مرده فرمودند لایطل یا لایبطل دم امرء مسلم، خیلی خب مفادش نفی است اجعلوا دینه من بیت المال، از مفاد، دقت کردید از مفاد نفی اثبات می‌فهمیدند، اصلاً از مفاد نفی اثبات در می‌آوردند همین اگر شما ذیل آیه لاتضارهن عده‌ای از علمایشان دارند لاتضارهن چون در قرآن هم این تعبیر هست، یکی لاتضارهن، تضیقوا علیهن یکی آیه مبارکه و لاتضار والدۀ بولدها این‌ها از آن اثبات فهمیدند نه نفی،

س: معلوم نیست

ج: چرا؟

س: چون امام وقتی می‌گوید می‌خواهد رفع غسل را از این می‌فهمد اما مسح را از یک قاعده دیگری

ج: معلوم نیست

س: مثلاً دیگر مثل قاعده میسور مثلاً

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۱۷/۰۴/۲۰۲۳ - ۲۸/۰۱/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۹

جلسه: ۴۹

ج: نه نیست نه،

س: آن را دیگر نمی گوید مرحوم آخوند همین

ج: نه نه،

س: روایت عبدالاعلی مولى آل سام، در کافی و تهذیب و استبصار همان متنی که فرمودید در عیاشی امسح علیه حذف شده بعد امام ارجاع دادند به آیه نه خب در کافی هستند، البته حذف ما مشکلی روایت عبدالاعلی مولى آل سام حالا غیر از شناخت خود ایشان و مشکلات سندی و این ها جای خودش باشد ما این مضمون را جای دیگر صریح نداریم اگر چندتا روایت این طور بود خیلی خوب بود این چندتا روایت این جوری ما در متفرقات داریم، مثلاً لاتترک المرأة بغیر الزوج، امام می فرماید این جا ازدواج بکنند یعنی مفاد مفاد نفی است اما مراد اثبات است آن وقت ما در مواردی و اینی که مرحوم شیخ الشریعه در لاضرر نوشته که حالا آن دیگر حالا کلام شیخ الشریعه طولانی است،

س: لاتترک بغیر الزوج واقعاً زبان نفی است برای اثبات

ج: برای اثبات

س: ولی در لاضرر

ج: فرق نمی کند

س: شده برعکس زبان نفی است

ج: تماماً فقهای اسلام تمسک کردند برای اثبات، همان روایت معروفی که حالا بیاورید از محاسن برقی این روایت در باب حدیث سندش، در کل احادیث رفع این سندش معتبر است مرحوم محاسن نقل می کند از به اصطلاح از صفوان عن ابی الحسن علیه السلام که امر علی العشار، فیحلفونی بالطلاق و العتاق امام می فرماید قسم بخور قال رسول الله رفع عن امتی الاکراه، اکراه نه، الخطاء و النسیان و مانسوا و ما اخطأوا و ما لم یطیقوا که عرض کردیم این متن را هم اهل سنت هم دارند، ما هم

۴۸: ۲۹

این خیلی متن عجیبی است اما این سندش معتبر است در کل روایاتی که ما در حدیث رفع داریم رفع ثلاثی و رباعی و ثلاثی و تسعه و الی آخره در کل احادیث رفع این یکی سندش معتبر است

س: فکر کنم

ج: بلی آقا

س: جلد دو صفحه

س: یا محاسن

ج: محاسن، البته این در آن نوادری که آن شب شرحش دادم در آن جا هم آمده استثناءً بلی آقا، بلی می خوانند ایشان بلی،

س: این حدیث چندتا چیز شده قبل ترش عنه عنه است

ج: پدرش است از راه پدرش است،

س: در مکاسب هم آورده همین روایت را

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۷ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۸

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۰

جلسه: ۴۹

ج: بلی در رسائل هم فکر می‌کنم بفرمایید

س: بلی عنه عن اییه عن صفوان ظاهراً همان عن صفوان ابن یحیی عن ابی الحسن و احمد ابن محمد ابن ابی نصر جمیعاً عن ابی الحسن علیه السلام قال سئلت عن الرجل یتکبره عن الیمین فیحلف بالطلاق و العتاق و الصدقه

ج: احتمال هم دارد فیحلف مثلاً بهش می‌گوید قسم بخور

س: فیلزمه ذلک فقال لا،

ج: ببینید،

س: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وضع عن امتی ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ما اخطأوا

س: تا به این جا که مطابق نفی است لا،

ج: نه یعنی این درست نیست یعنی هیچ اثری بار نمی‌شود یعنی هیچ اثری بر این طلاق و بر این یمنی که می‌خورد و بر عتق و صدقه و این‌ها بی‌اثر محض است آن زوجه خودش است آن عبد عبد خودش است آن اموال خودش است نه عتقی هست نه صدقه‌ای هست نه طلاق هست،

س: این مقتضای نفی است عرض می‌کنم نفی است

ج: نه یلزمه سؤال یلزمه دارد بلی این بی‌اثر صرف است یعنی به اصطلاح و می‌تواند این کار را انجام بدهد ببینید بخورد قسم بخورد

س: اثر ندارد

ج: نه قسم بخورد می‌خواهد ازش اثبات در بیاورد که قسم بخور،

س: یعنی قسم بخور

ج: و دروغ است قسم دروغ بخور و این قسم دروغ جایز است

س: سؤال این است که یلزمه ذلک

ج: می‌گوید این قسم اثر می‌کند نه، فایده ندارد می‌گوید نه قسم بخورد اشکال ندارد آیا این قسم بخورد می‌گوید بلی قسم بخورد س: و الا می‌فرمود که

ج: نمی‌شود که امام می‌فرماید توریه بکن مثلاً،

س: لا دیگر لا

ج: البته این حدیث یک شبهه، اولاً آن کلمه این حدیث که سه تا آورده ما اصلاً چنین حدیثی را کلاً نداریم البته تعجب آور هم هست خیلی هم سندش خوب است دو نفر از امام صادق نقل می‌کند یعنی صفوان و مرحوم بزنطی یعنی سند روشنی دارد حالا

از اشتباهات پدر برقی است چون این یک کمی کان ضعیفاً فی الحدیث

س: و داریم و نسی ابن ابی عمیر الخامسة

ج: بلی حالا این خیلی عجیب است این تعبیر ما اکرهوا و ما اخطأوا و ما لم یطیعوا ما اکرهوا و ما اخطأوا داریم اهل سنت ندارند لیکن ما لم یطیعوا را اهل سنت کلاً ندارند اصلاً در حدیث ثلاثی ما لم یطیعوا نداریم، احتمالی هم لذا ما داریم که نکند این اصلاً مانسوا بوده خط اشتباه نوشته شده این هم باز متن به متن احتمال دادیم که این، چون آنی که حدیث ثلاثی،

س: جای لم یطیعوا

ج: جای لم یطیعوا چون اصلاً نداریم ما آن متن اهل سنت عرض کردم خطا و نسیان و اکراه است

س: ممکن است نباشد

ج: نباشد ما لم یطیعوا در حدیث شش تایی ما آمده در شش تایی ما و نه تایی ما لم یطیعوا، ما لا یطیعون آن جا آمده در این حدیث معروف ثلاثی یعنی خیلی بعید است امام مطلبی را بگویند که طبیعتاً اهل سنت رد می کنند می گوید ما همچون حدیثی نداریم از پیغمبر ما لم یطیعوا، ما اکرهوا و ما نسوا را داریم، ما اخطأوا داریم اما لم یطیعوا را اصولاً ما نداریم ایشان می گوید قال رسول الله مشککش هم این است یک دفعه خود امام می خواهند بفرمایند باز مطلبی است می گوید قال رسول الله پیغمبر این جور فرمود دقت می کنید، این با قال رسول الله آن وقت می گوید قسم بخور اشکال ندارد این قسم هیچ اشکال ندارد چون پیغمبر فرمود وضع عن امتی یعنی وضع عن امتی جواز هر اصلاً در فقه بنابر این بود، در نوادر هم هست حالا نمی دانم در نوادر هم ما لم یطیعوا ظاهراً اگر بتواند بیاورید، در نوادر هم هست این یعنی مصدر، آن وقت شاید هم و لذا عرض کردیم با این که این سند خیلی صحیح اعلائی است دیگر، بزنطی و صفوان دو نفری از امام کاظم خیلی مهم است بعد از محاسن کسی نقل نکرده کافی، تهذیب، صدوق دیگران هیچ کس نقل نکرده،

س: سه تا در مورد اطاقه هست سه تا حالا با تعابیر مختلفش در نوادر عنه عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعت یقول وضع عن هذه الامتی سته،

ج: بلی این مال ندارد است این مال اسماعیل جعفری است در نوادر از اسماعیل جعفری عن ابی عبدالله نقل می کند که این را هم بحث کردند آقایون متأخر ما بعضی از آقایون متأخر ما خیال کردند این سند صحیح حدیث رفع این است که در نوادر آن وقت ملتفت نشدند که خود کتاب نوادر کتاب مجهولی است وضع روشنی ندارد بعد هم مرحوم احمد اشعری چون کتاب به احمد اشعری یا حسین ابن سعید منسوب است هیچ کدامشان از اسماعیل جعفری نقل نمی کنند اصلاً طبقه شان طبقه اسماعیل جعفری است این را به اصطلاح بعضی ها چون در کتب متأخر اصولی ما به عنوان حدیث صحیح حدیث رفع این را گرفتند آن حدیث خصال را که مرحوم شیخ دارد صحیح، آن را مناقشه کردند این را گرفتند،

س: مرحوم خویی هم در مصباح به نظرم همین را می گیرد

ج: نه ندارد نه، ایشان آقای خویی در دوره های قدیمی که از ایشان چاپ شده در دراسات ایشان می گوید آن محمد ابن احمد ابن یحیی است، احمد ابن محمد ابن یحیی نیست ایشان از، نمی دانم چون ایشان در آن دوره اصول ندیده بود یعنی حدیث کار، رجال کار نکرده این مسلم است که احمد ابن محمد است، محمد ابن احمد نیست این قطعی است یعنی هیچ شبهه ای ندارد اصلاً این چون آشنا نبودند با اصطلاحات رجالی بلی،

س: پرداختند به رجال

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۷ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۸

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۲

جلسه: ۴۹

ج: اواخر پرداختند و الا هرکسی دو کلمه رجال بلد باشد اصلاً احتمال نمی‌دهد آن احمد، محمد ابن محمد اصلاً احتمالش نیست آن‌که اصلاً احتمالش نیست حالا ایشان آن وقت نوشتند چاپ هم کردند متأسفانه چاپ هم شده، لذا من خود من هم در این بحث مکاسب وقتی گاهی نقل می‌کنم می‌گویم با تردید می‌گویم چون واقعاً سنخ بحثش با آنهایی که ما خودمان دوره آقای خوبی دیدیم فرق می‌کند، مستوای علمی پایین‌تر است

س: مصباح در واقع زیاد چه نیست؟

ج: دراسات قبل از مصباح است مال پدر حاج سید محمود دراسات قبلش است من در دراسات دیدم ایشان آن‌جا مصباح را این قسمتش

س: مصباح بهتر از دراسات است

ج: نمی‌توانم الآن چیزی بگویم چون نمی‌دانم به هر حال این متن هست اما این ربطی به این حدیث ثلاثی ندارد این حدیث ثلاثی را هم ایشان آورده

س: بلی سومین متنی که ایشان آورده این است، عن ابی الحسن علیه السلام قال سئلت عن الرجل یستکره علی الیمین فیحلف بالطلاق و العتاق و الصدقة ما یملک أ یلزمه ذلک فقال لا، ثم قال قال رسول الله صلی الله

ج: ببینید قال رسول الله

س: صلی الله علیه و آله و سلم، وضع عن امتی ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ما اخطأوا

ج: ببینید این است

س: أشهدوا بالله و آیاته

ج: و المرء و ما قال مسئول،

س: این با نفی می‌سازد

ج: نه نه، می‌گوید

س: دارد می‌گوید أ یلزمه ذلک لا،

ج: نه، یلزمه به معنای این‌که شما بگویید آثارش بار می‌شود تازه خود آثار بار نشدن یک و مسأله مهمتر جواز است

س: این کار است

ج: یعنی قسم بخور کار حرام را می‌گوید انجام بده، این که نمی‌شود قبول کرد علی‌ای حال دیگر حالا وارد این شواهد بشویم این روایت چون عرض می‌کنم این هم این نکته را چون بحثی ما همیشه می‌خواهیم یک چیزی به متن برگردانیم بالاخره یک ربطی را به متن،

س: حدیث رفع

ج: یک متنی دقت، به نظر من این است که این خطای املائی دارد ما لم یطیقوا چون همچو چیزی از رسول الله اصلاً نقل نشده در حدیث ثلاثی هیچ احدی نقل نکرده

س: مانسوا بوده

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۲۸ - ۲۰۲۳/۰۴/۱۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۳

جلسه: ۴۹

ج: بلی ما نسوا بوده، مالم یطیقوا شده تحریف، تصحیفی،

س: یک متنی هم نوادر دارد که این جالب است که، قبل از این که اخیراً خواندم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله و آله و سلم رفع عن امتی ثلاث الخطأ و النسیان و الاستکراه، و قال ابو عبدالله و فیها رابعه و مالم یطیقوا،

ج: این را داریم این متن رباعی است

س: این که امام از خودش می آورد

ج: بلی این را امام اضافه کردند

س: بلی بلی قال رسول الله

ج: این متن رباعی است متن رباعی اضعف متون است اصلاً متن رباعی ثلاثی مشهور است شش تایی و نه تایی یک متن هشت تایی هم داریم چون آن هم متأسفانه خیلی معروف نیست متن هشت تایی فقط در فقه الرضا آمده، و حالا چون بحث متن است می خواهید بخوانید در فقه الرضا آن جا عجیب دارد که رفع عن المؤمن ندارد امتی، این هم خیلی عجیب است یعنی این رفع چون منت است این خاصه شیعه است خیلی متنش خیلی عجیب است یک متن عجیبی که داریم در این جهت این در عبارت فقه الرضا است می خواهید بیاورید در فقه الرضا رفع عن المؤمن دارد به جایی، حالا یا عن المؤمن یا

س: در مصباح آقای خوبی از همان سند حریر از خصال صدوق

ج: صدوق خصال است

س: می گوید سند صحیح است از حریر از ابی عبدالله همین رفع عن امتی تسعه الی آخر

ج: می دانم نه اشکالش سر همین احمد ابن محمد یحیی عطار است در دراسات نوشته این محمد ابن احمد است می گوید در یک نسخه آمده محمد، و این درست است این صاحب نوادر، اصلاً صاحب نوادر الحکمه جزو مشایخ صدوق نیست اصلاً، جزو مشایخ کلینی هم نیست کلینی به یک واسطه از آن نقل می کند معقول نیست استاد صدوق، اصلاً امکان ندارد یک چیزی، کسی که با بدایات رجال آشنا باشد می گویم چون ایشان متأسفانه آن وقت حالا نمی خواهیم تند بشویم مقام استاد هم محفوظ است حالا به هر حال اصلاً، ایشان ظاهراً لفظ را دیده گفته حالا احمد ابن محمد یا محمد ابن احمد پس این محمد ابن احمد است اصلاً تصور رتبه، طبقه این که است؟ آن که است؟ این چه است؟ آن چه است؟ صدوق پسر محمد ابن یحیی نقل می کند، احمد پسر محمد ابن یحیی، محمد ابن یحیی استاد کلینی است، پسرش استاد صدوق است این واضح است، حالا در یک نسخه ای اشتباهاً محمد ابن احمد نوشته آن غلط است واضح است غلط است این که می گویی جای بحث ندارد که دقت می فرمایید اینی که ایشان در دراسات من در مصباح نسبت ندادم چون نمی دانم در مصباح این بحث را کرده یا نه؟

س: نه نکرده

ج: نکرده، این را هم که ایشان صحیح نوشته از شیخ گرفته شیخ انصاری دارد از صدوق فی الصحیح آن هم از مشایخ قبل گرفته، مثلاً مناهج مرحوم نراقی آن هم نوشته روی فی الصحیح به قولی از همدیگر دیکته گرفتند دقت می کنید این از زمان وحید به بعد که مباحث سندی بلی آقا؟ پیدا کردی آن را؟

س: بلی در فقه الرضا دوتا بخش، دوتا جا اشاره کرده به این حدیث

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۷ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۸

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۴

جلسه: ۴۹

ج: نه تصریح می کند،

س: نه اصلاً، شبیه متن روایت اهل سنت است حالا این جا چاپ شده و نروی عنه، ان الله تجاوز لامتی،

ج: آن الله بلی

س: یروی ان الناس بعدش

س: بلی اما

ج: اما این را سنی ها دارند سنی ها هم رفع دارند ان الله تجاوز

س: این تعبیر اما تحدث به انفسهم

ج: این را هم داریم مال ابوهریره است این ما تحدث به انفسهم این احتمالاً در حدیث رفع و البسه

۲۰: ۴۱

فی الخلق آن هم چون حدیث رفع نه تایی چیزهایی دارد این را جداگانه ابوهریره این حدیث معروف ابوهریره است،

س: مسند احمد عن ابی هریره

ج: عرض کردم معروف حدیثی

س: قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تجوز لامتی عما حدثت به فی انفسها او وسطت به انفسها

ج: این شبیه همان ذیل حدیث رفع است

س: تعمل به او تکلم به

ج: یکی حسد هم داریم، الحسد مالم ينطق بشفة او لم يعمل بید این را هم داریم در حسد دوتا است مالم ينطق بشفة او مالم

يعمل بید، این را هم داریم این ها در ذیل، نه حالا آن شش تایی روی این قسمت،

س: بلی اول این، و الا ماكان يعقد عليه بعد جلوتر می فرماید که و اروی ان الله تبارک و تعالی اسقط عن المؤمن مالم يعلم،

ج: ببین اسقط عن المؤمن

س: و مالا يتعمد و النسيان و السهو و الغلط و ما استكره عليه و ما استقى فيه و مالا يطيق بعد دارد اقول ذلك

ج: هشت تاست هشت تاست

س: اقول ذلك،

س: اقول ذلك می رود باب بعد

ج: این خیلی عجیب است این عبارت،

س:

۲۵: ۴۲

ج: فقه الرضا،

س: فقه الرضا،

س: اصلاً این جا چاپ شده چون خود کلماتش

ج: آن وقت این یک نکته دیگری چون بحث متن را هم ما داریم عرض کردیم مرحوم صدوق تنها کسی است که حدیث رفع نه تایی را در فقیه آورده نه در خصال نوشته که رفع عن یا وضع عن امتی الخطأ و النسیان و السهو، در کتاب خصال الخطأ و النسیان، سهو دیگر ندارد این فقه الرضا هم تنها مصدري است که شبیه صدوق این هم خیلی عجیب است که من همیشه گفتم ما تا حالا خیال می کردیم عبارت صدوق اشتباه است چون وقتی خطا و نسیان شد آن هایش چهارتا می شوند، شش تا اند دیگر آن ها چهارتا می شوند، وقتی خطا و نسیان و سهو شد آن ها سه تا می شوند این را من در بحث متن، یکی از، در همین جلسات متعرض شدم فقط نکته اش را عرض نکردم این هم چیزی عجیبی است صدوق در کتاب خصال که شش تا آورده اگر دقت کنید خطا و نسیان و مالا یطیقون، ما استکرها علیه، ما اکرهوا علیه چهارتای دیگری غیر از این دوتا آورده که شش تا بشود در کتاب فقیه مرسل آورده و قال رسول الله یا قال النبی به صورت مرسل آورده در آن جا هم همین حدیث را آورده آقایون هم این کتاب ها را نگاه کنید، آقایون اصولی های ما همه شان نوشتند این که مرسل است سندشان در خصال است اشتباه کردند، این مرسل غیر از خصال است، و این دقت صدوق است، صدوق واقعاً در متن غوغا می کند یعنی، در فقیه که مرسل نقل می کند ببین می خواهید بیاورید فقیه را، خطا و نسیان و سهو ما در هیچ حدیثی نداریم که این ها را سه تا شمرده باشند حالا غیر از این که بحث هم کردیم که سهو فرقی با خطا چیست؟

س: یعنی نسیان و سهو را یکی کردند

ج: یکی گرفتند، این جا سه تا گرفته، لذا آن چهارتا را هم سه تا کرده، یکش را حذف کرده یعنی حواش جمع بوده این طور نبوده که اشتباه بشود نه این که بعد چهارتا آورده هفت تا بشود با سه تا کاملاً واضح است حالا می خواهید متن صدوق را بخوانید یکی از آنها را انداخته، مثلی که مالم یطیقوا اش را انداخته یکش را انداخته از آن چهارتای باقی یکش را انداخته و این گاهی تصور این می شود که مثلاً اشتباه صدوق بوده یا مثلاً نسخه غلط است، نه این نیست عرض کردم این در متن شناسی خیلی دقت می خواهد، ما دیدیم در فقه الرضا هم همین کار را کرده،

س: ظاهراً امام در همان جا سه تا را گفته بهش، در آن روایت در روایت دیگر نه تا را گفته در روایت دیگر شش تا را گفته،

ج: نه شش تا شش تاست

س: اولش نگفته،

ج: نه اولش که شش تاست سه تا را آورده سهو و خطا و نسیان دقت کردید بعد سه تا دیگر آورده مالا یعلمون و ما، مثل همان آورده سه تا آن جایی که حدیث معروف ماست دوتا آوردند خطا و نسیان، چهارتا هم بعد آوردند یکی از آن ها را صدوق می خواهم بگویم دقت داشته عدد را فراموش نکرده، آن وقت این شبهه بود به نظرم مطرح کردم، حالا نمی دانم این شبهه بود که نکند اشتباه صدوق مثلاً بعد تا فقه الرضا را دیدیم دیدیم نه آقا اشتباه صدوق نیست، در فقه الرضا هم سه تاست، فقط به جای خطا غلط دارد، نسیان و سهو و غلط، غلط و خطا که این نشان می دهد واقعاً چیزی عجیبی است نشان می دهد که این اصل در روایات داشته چون دارد می گوید و اروی این روایت کلاً به ما نرسیده الآن جز راه صدوق آن هم به صورت مرسل اگر فقه الرضا نبود اصلاً احتمال می دادیم خطای نسخه باشد،

س: از این که شما در بحث های که حدیث رفع منکر شدید یعنی

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۷ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۸

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۶

جلسه: ۴۹

ج: سند ندارد خب دیگر،

س: یعنی به عنوان نه تایی قبول ندارید

ج: هیچ کدامش سند ندارد، سه تایش را اهل سنت دارند و توسط شیخ در مصادر ما آمده، سه تایی که در مصادر ماست این است، ما اگر هوا و ما اخطأوا و ما لم یطیقوا که این را هم اصلاً اهل سنت نقل نکردند، تنها حدیثی که در پیش ما سند صحیح دارد همین است همین یکی است، و این حدیث هم در محاسن آمده بعد از محاسن نه کافی نقل کرده، نه فقیه نقل کرده نه تهذیب نقل کرده، حتی در مصنفات، در خصال مثلاً صدوق در خصال به عنوان سه تا بیاورد آن جا هم ایشان نیاورده اصلاً حذفش کردند اصحاب

س: ولی شهرت دارد،

ج: ما لم یطیقوا شهرت ندارد نه،

س: حدیث رفع شهرت دارد

ج: با ما لم یطیقوا نه، خب من می گویم متن،

۴۷: ۰

شما باز بر می گردی، همه را پنبه کردی مثل آن قصه لیلی و مجنون شد

س: این حدیث

ج: شهرت دارد با خطا و نسیان

س: متنش هم شهرت دارد حاجی آقا

س: به عنوان متن شهرت دارد نه به عنوان خود روایت، خود روایت را شما قبول نکردید،

ج: حدیث رفع را عرض کردم سنی ها خیلی شواهد، بخاری قبول، من چون یک توضیحی را عرض کردم، چون شما امشب، عرض کردم در قرن اول و دوم حدیث را از زاویه فقاهت نگاه می کردند، که از زاویه فقاهت قبول کردند،

س: ایشان می خواهد

ج: از زاویه خراب بکند

س: آن از چه زاویه قبول ندارم

ج: آن بخاری، از زاویه حکایت، از زاویه حکایت بلی آقا؟ از زاویه حکایت، اصلاً امثال بخاری رفتند رو زاویه حکایت رو زاویه حکایت گیر کردند فقهای اسلام قبول کردند خب، مثل مثلاً موطأ هم قبول می گویم موطأ محلی ابن حزم، ابن حزم هم قبول می کند حدیث رفع را قبول می کند دقت می کنید چه می خواهم عرض، اما

س:

۴۸: ۰

ج: ما حدیث رفع را یعنی رو ضوابط کلی و الا این حدیث مگر با شواهد جمعش بکنیم و الا همان شش تایی،

س: وثوقی نیستیم

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۷ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۸

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۷

جلسه: ۴۹

ج: چرا وثوق بهش، وثوقش الآن مشکل است آن وقت حدیث رفع شش تا یک مشکل دیگر هم دارد شیخ طوسی نقل نمی‌کند اصلاً، صدوق دارد با کلینی، اصلاً صدوق و کلینی دارند،
س: الآن نقل نکرده

ج: و سر این که نه، این سرش ضررش به این است که شهرتش بین اصحاب برداشته می‌شود اصلاً مالایعلمون را شیخ نقل نمی‌کند شیخ در خلاف و این‌ها آن حدیث رفع اهل سنت را نقل می‌کند خطا و نسیان و اکراه
س: به آن

۴۸: ۳۱

مالایعلمون‌اش شهرت عملی دارد

ج: بلی معلوم نیست این هم روشن نیست تصادفاً اهل سنت قائل اند که احکام در صورت جهل برداشته می‌شود لیکن حدیث رفع ندارند، ما قائل هستیم برداشته نمی‌شود حدیث رفع هم داریم، درست عکس هم هستیم، ما قائل هستیم که برداشته نمی‌شود آن‌ها قائل اند که برداشته می‌شود آنها مالایعلمون هم ندارند ما داریم مالایعلمون، مالایعلمون را ما داریم و لذا مرحوم نائینی می‌گوید حدیث رفع این شش تایش پنج تایش رفع واقعی است یکش رفع ظاهری است چون معقول نیست رفع واقعی بشود خب این خلاف ظاهر حدیث است، این که نمی‌شود تفکیک در،
س:

۴۹: ۵

موضوع دیگر

ج: بلی آقا؟

س: موضوع اقتضاء می‌کند ما آن مالایعلمون رفع ظاهری بگیریم،

ج: خب می‌گویم نه موضوع، ایشان که به احکام زدند خب، احکام هم قائل اند دیگر، مرحوم نائینی می‌گوید مالایعلمون شامل حکم هم می‌شود، برای برائت دیگر باید به حکم بنزیم که،
س: می‌دانم

ج: اهل اخباری‌های ما در حقیقت اخباری‌های ما برای اولین بار این حدیث رفع را گنده کردند برای چه؟ برای این که در موضوعات است، وحید که آمد گفت نه شامل احکام هم می‌شود، مالایعلمون شامل احکام است، از زمان وحید در اصول، من اسمش را گذاشتم اصول جدید شیعه، اصول جدید شیعه مراد ما از زمان وحید است، از زمان وحید حدیث رفع در اصولی ما آمد، من حرفم این است که هیچ متن را یا سند را به تنهایی نگاه نکنید، تمام مباحث می‌آید،
س:

۴۹: ۵۰

ج: این‌ها همه نکات خاصی دارد حالا ببینید مثلاً من باب مثال، خود اهل سنت هم دارند یقین لایزول بالشک، چون می‌خواستم این را بگویم اصلاً تمام بحث ما از این جا شروع شد، این من دیشب عرض کردم یقین لاینقض بالشک بهتر از لاتنقض یقین،

چون لاتنقض خطاب است خطاب در معنای استصحاب، معنای استصحاب را هم عرض کردیم حقیقت استصحاب یقین به حدوث توسعه پیدا می کند به بقاء، یعنی این یقین را توسعه بدهید، توسعه دادن یقین، این دیگر درش تکلیف معنی ندارد لاتنقض معنی ندارد، لاتنقض معنی ندارد اما آن حدیث که می گوید یقین لاتنقض بالشک آن درش این معنی می آید لیکن آن جا هم این مشکل را دارد لاتنقض را به معنای اثبات باید بگیریم این دوتا را دقت کنید،

س: توسعه یقین،

ج: توسعه یقین باز باید به معنای اثبات بشود مثل لاضرر، لاضرر هم در فقه اسلامی به عنوان اثبات بود،

س: چون نفی نفی است

ج: اثبات نفی می کردند

س: لاتنقض حاجی آقا نفی نفی است نقض خودش نفی است لا هم که نفی است اثبات در می آید

ج: نه در نمی آید، می گوید

س: لاتنقض دیگر

ج: نه، یقین لا، یقین لاتنقض، پس معنایش یعنی مراد جدی مثل کثیرالرماد یعنی یقین باقی است این می خواهد آثار بقاء یقین را درست بکند، و لذا من عرض کردم ببینید اهل سنت مثلاً در بحث همین به اصطلاح یقین آن جا هم جمله منفی آوردند، ببینید یقین لایزول بالشک آن وقت درش اصالة الحقیقه را در آوردند استصحاب را در آوردند یعنی در حقیقت آن ها هم اثبات فهمیدند، همین نکته ای که یقین لایزول، ده دوازده تا قاعده در آورده بود، آن قواعد اثبات، یکش هم اصالة الحقیقه ایشان از همان یقین لایزول بالشک در آورد، یقین با شک از بین، یکش هم استصحاب بود، لذا خوب دقت کنید اهل سنت وقتی قاعده ضرر را در کتب همین جور شما نگاه بکنید، الضرر یزال، من دیدم بعضی از علمای معاصرشان نوشتند، این الضرر یزال مثل لاضرر است دقت نکرده، توجه نکرده، الضرر یزال اثبات است،

س: یتدارک

ج: یعنی یتدارک، یعنی ما باید ضرر را برداریم، عرض کردیم این اولین بارش هم که می دانیم در موطأ مالک این قصه را نقل می کند که یک کسی زمینی داشت، همسایه اش هم زمینی داشت، آن همسایه دوتا زمین داشت یکی این ور زمین این، یکی آن ور، آن وری آب داشت، می گفت آقا اجازه بده، من یک جوی بکنم آب را از این زمین بفرستم به آن زمین دیگر دوم من که آب ندارد، این گفت نه ملک من است اجازه نمی دهم گفت خب برای تو ضرر ندارد آب رد می شود از زمین، خب این، گفت نه من ملک من است اجازه نمی دهم، برد پیش عمرو عمرو گفت نه، حتی در

۵۲: ۲۹

ولو از روی شکمتان هم شده رد می کنیم، لَأَمْرَ الْمَاءِ وَلَوْ عَلَى بَطْنِكَ، تو داری توش،

س: عمر

ج: این را موطأ مالک به عنوان لاضرر آورده

س: این هم

ج: دقت کردید این را موطأ مالک بعد از این که قصه، و یک قصه دیگر از عمر می گوید و قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار دقت کردید چه می خواهم بگویم، این ها الضرر یزال گرفتن نکته دارد، این را هم بخواهیم دقیق بشویم چون من عرض کردم رو متن باید دقیق شد لا ضرر داریم الضرر یزال داریم، اهل سنت تعبیر را عوض کردند گفتند الضرر یزال چون اثبات گرفتند، س: چون لا ضرر امتنانی است باید آن یزالش بیاید،

ج: یزالش باید بیاید نه این نیست، این چون یک طرح،

س: به خلاف انتظار است

ج: آن وقت این یک اصطلاح می شود دقت می کنید یعنی یک نحوه ای، و لاتضرار والدۀ بولدها صیغه نفی است مراد اثبات است، یعنی قیام بکند به خدمت ولد، مواظبش باشد تمیزش بکند ببینید، س: درست است

ج: و لاتضرار والدۀ، ما در قرآن دو سه تا لا ضرر داریم که به عنوان ولاتأتی ضراراً، و لاتمسکهن ضراراً، و لاتضاروهن لتیضیع، در سوره طلاق و لاتضرار والدۀ بولدها، آن وقت فرقی این است که این ها می خواهند بگویند که این من یک قاعده دیگر هم عرض کردم این در متن خیلی مؤثر است می خواهند پیغمبر ولو در قرآن موارد اضرار که در قرآن مضاره آمده، در قرآن اضرار نیامده باب افعال نیامده، باب مفاعله آمده، قاعده مضاره یا قاعده اضرار منحصر به این دو سه مورد نیست لا ضرر و لا ضرار اصولاً در شریعت ضرار نیست چه این موردی که در قرآن آمده چه غیرش، این اصطلاحاً عرض کردیم یک اصطلاحی بود که می گفتند توسعه می دهد فریضه را، فریضه مثل مسأله رضاع در قرآن رضاع دوتاست خواهر و مادر، اخوات و امهات، بعد در سنت آمد، الرضاع لحمه کلحمه النسب، توسعه داد برادر را هم شامل شد، نمی دانم عمو را هم شامل شد، در آن یک روایت دارد که عموی عایشه آمد پیغمبر گفت اشکال ندارد چون این عموی تو است از رضاع، یا در آن روایت که امیرالمؤمنین می گوید دختر حمزه را بگیرد، ایشان می گوید اما علمت ان حمزه اخي من الرضاعه، دختر برادر رضاعی این توسعه ای است که در سنت این اصلاً یک ترکیب اسلامی است از اول، از اول یک ترکیب اسلامی بوده که یک چیزی اصلش در قرآن باشد در سنت، مشکل کجا شد عرض کردم؟ خلاصه فقه اسلامی را می خواهم به تان رمزش را بگویم، اهل سنت توسعه را خیلی وقت ها از راه قیاس گرفتند این مشکل این شد و لذا هم در روایات ما خب تعبیر دقیق است، ان السنه اذا قیست محقت،

س: محقت

ج: سنت را نمی شود با قیاس گرفت آن باید با تعبد باشد همچنان که اصل فریضه با تعبد است سنت هم باید با تعبد باشد، با قیاس نمی شود انجام داد، دقت کردید این اصلاً شاکله فقه اسلامی از اول این است اصلاً شاکله فقه اسلامی یک مطالبی است در قرآن می آید می آید یک چیزی را از رسول الله نقل می کنند توسعه می دهد قرآن را، در قرآن چند مورد از عدم اضرار داریم، چند مورد آمده در قرآن اما می آید در سنت پیغمبر توسعه می دهد، آقا اصلاً در شریعت ضرار نیست اصلاً، دقت می کنید لا ضرر و لا ضرار اصلاً در شریعت ضرار نیست نه این که حالا آن چند موردی که در قرآن آمده حالا دقت این چون دیشب یک بحثی را اشاره کردم این مطلب که یقین لاینقض بالشک این هم یک نحوی باز بالاخره کنایه باید بشود مگر شما در استصحاب جور دیگری معنی

بکنی، می گویم اگر، چون استصحاب را دارای تفکر، مثلاً فرض کنید استصحاب را به لغت آماری، ما دیدیم هشتاد درصد مواردی که بوده بعد باقی بوده این لغت آماری یک حساب است، اصل عملی و تعبد حساب دیگری است،
س: عذر می خواهم مرحوم آقاضیاء در بحث احکام امتنانی می گوید اگر چنانچه یک دلیلی امتنانی باشد نمی تواند اثبات تکلیف بکند، اگر شما لاضرر را امتنانی بدانید نمی تواند اثبات تکلیف بکند
ج: قطعاً همین طور است لاضرر قطعاً یعنی عرض کردم شما در کتب فقهاء نگاه نکنید، به لاضرر، خود شیخ هم یکی دو مورد در خلاف و در بحث شفعه یا خیار با لاضرر اثبات می کند

س: نه آن که رفع رفعی

ج: یعنی آنی را که در دنیای اسلام فهمیدند این بود، یعنی وقتی بحث فقاقت بود این بود، اصلاً بحث فقاقت از لاضرر اثبات را در آوردند،

س: شد خلاف امتنانی

ج: الآن شما نگاه کنید یقیناً لا، این احتمالاً امتنانی به این معنی که پیغمبر اکرم در سنت، و از این جا هم آن اشکال مرحوم شیخ الشریعه می آید می گوید من تعجب می کردم همیشه که لسان لاضرر یک لسان عامی است، اما در خیلی جاها مسأله ضرری هست برداشته نشده، ایشان تعجب می کند، القرعۀ لكل امر مشکل، اما خیلی فقهاء مراجعه نمی کنند به قرعه، نمی دانم رفع عن امتی فلان، لیکن ایشان این شبهه را در همان رساله لاضرر دارد که من توضیحاتش را عرض کردم که این شبهه ایشان این نکته ای فنی اش این است که از قرن اول با یعنی این دقیقاً در سال صد و پنجاه در موطأ آمده و اول قصه عمر را نقل می کند بعد این می گوید و قال النبی لا، آن قصه عمر را از یک راوی ابراهیم ابن ابی یحیی است به نظرم آن عمر را دیده اشکال بخاری این است این ابراهیم رسول الله را ندیده نقلی که از عمر می کند درست، نقلی که از رسول الله می کند درست نیست چون مرسل است، ایشان صحابی نبوده پیغمبر را درک نکرده، دقت کردید

س: جالب است مورد سمره هم این جا دوتا ضرر را باهم باید تساقط می کردند ولی پیامبر در همین روایت می گوید آن را بکن و ببر، و لذا آقاضیاء این جا هم یک اشکالی بر همین دارد

ج: همه شان دارند

س: که این باهم نمی سازند

ج: نمی سازد،

س: بلی این روایت،

ج: و لذا هم احتمال دادند که این خاص رسول الله باشد اصلاً و لکن من عرض کردم حالا چون بحث متن است این تصادفاً خیلی مؤثر است چون این روایت سمره را اهل سنت به متون مختلف آوردند، یکی نیست فرض کنید در احکام سلطانیه است، با یک حساسی در سنن بیهقی است با متن دیگری است، در کتاب ابن ابی الحدید است همه شان هم عن ابی جعفر عن رسول الله یعنی از امام باقر، در تمام آن متن های که من دیدم لاضرر هم درش ندارد خود قصه سمره هست آن وقت در متن احکام سلطانیه این طور در می آید که آن درخت جوان بوده نهال بوده،

س: عزق

ج: عزق، عزق نه، عزق درخت بزرگی است این درخت جوانی بوده، احتمال هم دارد که مثل همین ایامی مثلاً آخر اسفند و این‌ها بوده دقت کنید و لذا این ضرر نیست این اشکال آقاضیاء این‌ها خیال کردند درخت بزرگی بوده که اگر می‌کندش از بین می‌رفت چون متون مختلف است این اشکال وارد نیست اصلاً علمای ما این اشکال کردند، اما اصلاً جواب دادیم این اشکال کلاً وارد نیست اصلاً به خاطر متن، چون ندیدند متن اهل سنت را، در متن ما نیامده قبول دارم در متن ما نیامده، اما اهل سنت به متون مختلف نقل کردند در یک متنش مثل فصیل به نظرم یا فصل یک جوری که درخت جوانی بوده، نهال بوده، چون در آن زمان اجازه

س: یعنی می‌شود

ج: اجازه بفرمایید در آن زمان عزق در متن ما آمده دقت کنید در آن زمان این رسم بود که اگر یک مثلاً نخلستانی را می‌خواستند بفروشد گاهی دو سه تا درختی خیلی اصیل و نجیب و خیلی درخت‌های پربار و این‌ها این‌ها را استثناء می‌کردند باغ را می‌فروختند این درخت آن وقت پیغمبر یکی از سنی که قرار داد این بود که این استثناء را قبول کرد گفت هر درختی که استثناء کردید باید برای ما حریم قرار بدهید چون صاحبش می‌خواهد از این درخت استفاده کند، نه مالک نخلستان، این فروخت به کس دیگر مالک پس این به اندازه جای که برگ دارد، ببینید درخت برگش تا کجا می‌آید؟ این حریم درخت است این را اجازه داده به سمره بیاید تا این مقدار، بعد دوم یک راهی هم از بیرون قرار بدهید برای این‌که این شخص بیاید تا درخت خودش این هم حریم است،

س: حریم است بلی

ج: این‌ها همه در این روایت عبادۀ آمده، دقت کردید دو تا حریم است اشکال سر این بود که می‌گفت شما برای من حریم قرار دادید درخت من است می‌روم آن‌جا این استثناء می‌کردند یک درخت را، بعد پیغمبر فرمود نه بکن، بیندازش برود این بکن، و لذا هم دارد، و اغرسها حیث شئت، هر جا می‌خواهی برو بکار، بکار،

س: حالا این رماه علی وجه

ج: این در روایت ماست،

س: این نشان می‌دهد که

۴۹: ۰: ۱

ج: دقت کردید

س: عزق در روایت ماست شما می‌گویید عزق بوده

ج: درخت است بلی،

س: رماه علی وجه چون یک مقدار کوچک بوده،

ج: نه و ارم بها، در بعض‌هایش دارد، و اغرسها حیث شئت، هر جا می‌خواهی برو بکار این درخت را پس این شبهه‌ای هم که آقایون ما می‌خیلی این شبهه را فقط آقاضیاء نیست دیگران هم دارند که این‌جا تعارض دوتا ضرر است برای این هم ضرر بوده چه جور می‌شود ما ضرر را با ضرر برداریم، راه‌هایی که گفتند این‌ها هیچ کدامش وارد نیست،

س: اقتضای تزامم همان است که اگر یک ضرری اهم بود، ممکن است آن ضرر دیگر

ج: معلوم نیست این باشد اصلاً این اگر شد بحث

س: نمی شود

۲۴: ۱

دوتا را که نمی شود جمع کرد

ج: بالاخره باید یک راه دیگری باشد که آن هم ضرر نکند چون نسبت لاضرر به جمیع افراد و اسلام، امت اسلامی یک نواخت است، به جمیع مؤمنین یکنواخت است، بی یکی بدون دیگر نمی شود، نه این اصلاً چه بوده، واغرسها حیث شئت، اصلاً آن ده تا و این ها را هم ندارند بهش می گوید این را اجازه بگیر، خیلی خوب این راه را به تو گفتم، نگفتم که این کلمات را بگذاری پایین برو داخل، خب می خواهی وارد بشی، این راه وارد بشو برو پای درخت خودت یک یا آلهی،

س: در تزامم این تعارض است

ج: در این جا دقت بکنید اصلاً ما جواب دادیم که اصلاً این روایت متأسفانه متنش کامل دقیق یعنی چرا؟ چون ما نرفتیم رو حجیت تعبدی، آخر تمام سرش این است، آقایون چرا رفتند؟ چون گفتند کافی متنش حجیت تعبدی دارد موثق زراره دیگر، عبدالله ابن بکیر قبلش دارد، این رفتند به حجیت تعبدی، ما آمدیم چه کار کردیم؟ جمع شواهد کردیم، چند مصدر اهل سنت این حدیث عن ابی، از امام این هم از ابی جعفر است این حدیث هم از ابی جعفر است این حدیث هم از ابی جعفر است همین حدیث زراره از ابی جعفر است قصه سمره چند نفر از ابی جعفر نقل کردند، البته اهل سنت اعتماد نکردند به عنوان مناقشه با سمره که سمره آدم خوبی نبود جلو رسول الله ایستاد، به این عنوان آوردند نه به عنوان لاضرر، عنوان لاضرر را در کتاب نصب الرایه نگاه بکنید یکی دارد که یک درختی بود اما اسم نمی برد نصب الرایه حدود هشت تا سند بر این حدیث می آورد همه هم قابل مناقشه اند لیکن بعدی ها آمدند گفتند قابل مناقشه لیکن یؤید بعضها بعضاً، مثلاً مقویات می شود مؤیدات می شود، شواهد می شود این اصطلاحاتی را این ها هر کدام یک معنایی دارد که من دیگر نمی خواهم وارد آن بحث بشوم اما اصحاب ما به تعبد به روایت زراره عمل کردند چون سندش معتبر است و این روایت پیش ما از قدیم ترینش مثلاً فرض کنیم مثلاً کافی اصلاً باب الضرار دارد اصلاً عنوان باب کافی است، دقت می کنید پس بنابراین آقا آن مطلبی را که عرض کردیم که و لا، مثلاً بنای این روشن شد، لاضرر با الضرار یزال دوتا مطلب است،

س: ما دیرترش شروع کنیم حاجی آقا فکر کنم خوب است بهتر است نشاط بیشتری دارید شما

ج: نه بابا بی حال هستم من، من وقتی مشغول صحبت می شوم دیگر فراموش می کند و الا،

س: در مورد مستدرک هم چه بسا که آن عبارت فقه الرضا در مقدمه مستدرک کامل نقل شده ایشان گفته در نسخه این است که

اقول ذلک خطه علیه السلام که این را جزو شواهد آورده که فقه الرضا مال امام است شاهد ششم ایشان

س: شش

س: بلی

ج: این اقول ذلک که آخرش بود؟ اقول ذلک خطه

س: حاجی نوری

س: بلی در مقدمه جلد یک مستدرک، حدیث را نقل می کند

ج: نه در خود کتاب که چاپ شده در کتاب که الآن

س: نقل شواهد داخل کتاب است الآن نشان می دهد

ج: آن وقت خیلی عجیب است دقت کنید دقت کنید این تنها کتاب ماست که سهو و خطا و غلط را آورده سه تا آورده و صدوق هم سه تا آورده این هم خیلی عجیب است خیلی عجیب است این تعبیر یک نکته ای بسیار دقیقی است که ایشان و من عرض کردم

س: شهیدثانی بین این ها فرق گذاشته غلط با خطا و این ها را شهید ثانی هم

ج: ایشان غلط را با خطا گرفته، سهو و نسیان را هم آورده، دقت کردید ایشان مثلاً درش ما اتقی را هم اضافه کرده، در صورتی که این ما نیست تقیه را نداریم ما ایشان جزو چیزهایی که ان الله رفع عن المؤمن، یکی هم ما اتقی بود که تقیه را اصلاً ایشان حدیث را بیشتر زده در جنب شیعی از امتنان هم بالاتر که این از نعمت های الهی بر شیعه است اصلاً، در صورتی که حدیث رفع معروف الامتی است، من امتی ارتباط به شیعه ندارد دقت می کنید به هر حال و یک نکته ای هم حالا شاید ما فردا شب متعرض بشویم چرا این بعض نکاتی که در فقه الرضا هست به صدوق منتقل البته این حدیث که بعید است، اما به هر حال نکاتی را الآن ما می دانیم که از طریق فقه الرضا به صدوق منتقل شده این را هم باید جداگانه بحث بکنیم چون خیلی مؤثر است پس این متن روایت صدوق در فقیه این طور نیست که اشتباه باشد، حالا متن فقیه را بیاورید و قال رسول الله و قال النبی ببینید از آن چهارتا سه تایش می کند، خب این دقت دارد دیگر،

س: بلی

ج: وقتی یکی اضافه می کند سهو،

س: آن طرف در آن یکی کتابش کم می کند خب دو روایت که نیست که،

ج: نه در آن خصال از نسخه سعد نقل می کند آن خصال را از طریق احمد ابن محمد ابن یحیی عن سعد است در نسخه سعد آن طور بوده، این دقت من عرض کردم همیشه صدوق در این دقت ها فوق العاده است اصلاً در این دقت متنی مرحوم صدوق فوق العاده است کم داریم چهره ای که این قدر در متن دقیق باشد،

س: حالا که اضافه کرده آخر

ج: اضافه نکرده متن بوده این متن شاهد تاریخی دارد حدیثی دارد چون در فقه الرضا هم آمده،

س: نه در بعض جاها می گویم در بعض از جاها من خود

ج: معلوم نیست آن جا هم روایت است،

س: ممکن است شاهد داشته باشد

ج: بلی روایت است صدوق یک جا حالا من اگر فردا شب خواندیم یک روایت داریم که این روایت اصحاب قبول کردند همان بحث به اصطلاح نذر صوم در سفر، یک روایت واحده است مال علی ابن مهزیار این روایت در کافی آمده، و یتصدق علی سبعة

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۷ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۸

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۴

جلسه: ۴۹

مساکین، ما در هیچ متنی نداریم سبعة مساکین، لذا هم بعضی ها گفتند يتصدق بشبعة سیر بکند مسکین را همه اش سبعة مساکین است، صدوق دقت عجیب، این روایت را کامل نقل کرده همان، نگفته عن ابی، به اصطلاح توقیع را نگفته، خود آن متن روایت را آورده به عنوان فتوای خودش، فتوای خودش نوشته يتصدق على عشرة مساکین، چون روایت نقل نکرده، می خواست دقت کردید چقدر لطیف است می خواسته دستکاری بکند به عنوان حکم آورده، لیکن نسبت به امام نداده، چون می دانست اگر نسبت بدهد سبعة مساکین است درش، می خواهد بگوید این حکم را قبول دارم این جای روایت مشکل دارد این را به صورت فتوای خودشان صدوق خیلی فوق العاده است ما به این مناسبت بعضی از متون صدوق را هم شاید در همین بحث متعرض بشویم که الآن نداریم یعنی الآن منحصر به صدوق است الآن نداریم لیکن چون صدوق فوق العاده دقیق است به احتمال قوی، و این هم بحث بحث های لطیف دیگر هم دارد که بعد، حالا این روایت قال النبی ببینید قال النبی،

س: جلد یک صفحه پنجا و نه، و تارک الوضوء ناسیاً متى ذکر فعلیه ان يتوضأ و یعيد الصلاة فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم وضع عن امتی تسعة اشياء السهو و الخطأ

ج: و النسیان می بینید سه تا

س: و ما اکرهوا علیه و ما لا یعلمون و ما لا یطیقون و الطیره

ج: طیره باشد طیره، آن وقت ببینید در آن جا چه است؟ ما اکرهوا علیه هست ما لا یطیقون هست، ما لا یعلمون هست،

س: ما استکرهوا هست،

س: نه تا چیز می فرماید

ج: آن نه تا چیز است به اصطلاح جزو شش تا نیست، طیره و حسد و تفکر فی الخلق،

س: تفکر فی الخلق

س:

۲۰: ۸: ۱

همین جا نقل می کند

ج: می دانم ببینید این سه تا ببینید ایشان این سه تا را که می آورد بعد از این، می دانم خبر دارم

س: به حسب روایات به حسب مقاطع تاریخی حضرات معصومین گاه سه تا را می گفتند گاه شش تا را می گفتند اما آنچه که رسیده نه تا است

ج: نه نه تا نیست نه این نه تا را ما فقط داریم نه، ببینید من در آن بحث نه تا ش نه، چون آن نه تا ش همان وسوسه فی التفکر فی

الخلق آن هاست آن ها را کار نداریم نه ببینید الآن شما ایشان سه تا را که آورد بعد ما لا یطیقون و ما اکرهوا علیه و ما لا یعلمون، و ما

اضطروا الیه را حذف کرده،

س: عجب اضطرار را این جا نیاورده

ج: اصلاً نیاورده این دقت کار

س: اصلاً ندارد

ج: ندارد حالا شما خصال را بیاورید در خصال ما اضطروا هست دوتاست چهارتاش کرده،

س: مرحوم کلینی که اضطرار را آورده

ج: آورده کلینی آورده خود صدوق در خصال آورده

س: که شده نه تا، کلینی نه تا

ج: آن هم نه تا دارد فرق نمی کند بحث سر آن سه تایی آخر نیست آنهایی که طیره و فال زد و فال بد آن ها را و لش بکن آن ها را

فعلاً کار نه، ببینید ما اضطروا الیه را نیاورده، خود ایشان در خصال آورده کلینی هم آورده یعنی این حساب شش تا دقیق است

آن ها دوتا آوردند بعدش چهارتا آوردند ایشان سه تا آورده بعدش هم سه تا آورده، الآن شما خصال را بخوانید

س: حالا سند را پس نخوانم رفع عن امتی تسعه

ج: نه سندش همین است دیگر احمد ابن محمد ابن یحیی عن سعد ابن عبدالله بعد می رسد به حریز و بلی

س: رفع عن امتی تسعه الخطأ و النسیان و ما اکرهوا علیه و ما لا یعلمون و ما لا یطیقون و ما اضطروا الیه،

ج: شش تا، سه تا شد چهارتا شد، ما اضطروا الیه در خصال این طور است،

س: این در خصال است

ج: این در خصال است

س: البته خصال را که قبول کردید

ج: نه آن را هم قبول نداریم مشکل دارد، دیگر همان احمد هم مشکل دارد چیز هم مشکل دارد حریز عن ابی عبدالله چون این

حریز عن ابی عبدالله است،

س: آن متنی که

۱۳: ۱۰: ۱

چرا حالا این مشکل دارد اما به حسب تجمیع شواهد قبول می فرمایید که حدیث رفع صادر شده

ج: حدیث رفع اجمالاً بوده برای این که این لفظ ثابت بشود، برایش اطلاق را در بیاورند حکم را هم بر می داریم این مهم است و

بعدش هم حدیث رفع را ما قبول کردیم به معنای نفی عقوبت یعنی نفی احکام جزایی همین که شیخ می گوید نفی عقوبت، ما نفی

عقوبت را برداشتیم به جایش گذاشتیم نفی احکام جزایی، یعنی در این مراحل شش گانه در این موارد شش گانه حکم جزایی ندارد

احکام جزایی مقید است مثلاً همان ما لا یعلمون هم درست است آن باید به حد تنجز چون علم در تنجز دخیل است اگر انسان

مخالفت حکمی کرد که تنجز نکرده عقوبت، احکام جزایی مطلقاً آن وقت گفتیم احکام جزایی هم دو جور است یک جور احکام

جزایی که تابع واقع است آن ها برداشته نمی شود مثل ضمان و باب ضمان و اروش و این ها، یک احکام جزایی که رو عنوان تمرد،

و تمرد بر قانون است یعنی می خواهد مخالفت قانون بکند آن ها برداشته می شود تمرد نیست، در این شش حالت تمرد نیست در

ما لا یعلمون تمرد بر نظام نیست لذا حکمی، احکام جزایش برداشته این ربطی ندارد به بحث حدیث رفعی که این آقایون می گویند

اصلاً ربطی به این بحث ندارد، خود آیه هم که احتمالاً این حدیث ناظر به آیه باشد چون یک احتمال است که حدیث اصلاً ناظر

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۷ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۸

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۶

جلسه: ۴۹

.....

به آیات، ربنا لاتؤخذنا ان نسينا او اخطانا، آن سهو درش نیست خطا و نسیان است دوتاست، در حدیثی که در فقیه آورده سه تایش کرده ما اضطروا را برداشته،

س: من می خواهیم در قرآن

ج: در قرآن ما اضطروا را داریم ما، الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان داریم،

س: اکراه هم داریم

ج: بلی اکراه هم داریم،

س: و ما انسانی الا الشیطان

ج: اما مالایعلمون نداریم، مگر تعمد قلوبکم مثلاً و لکن ما تعمدت قلوبکم بگوییم مگر به از و الا مالایعلمون را در قرآن نداریم

س: این شواهد قرآنی حدیث را تأیید می کند

ج: نه دیگر لایعلمونش را نداریم،

س: لایعلمونش

ج: به هر حال آن که محل کلام است مالایعلمون، دقت کردید آقا، این شناخت دقت کردید این شناخت متن،

س: ایشان می خواهد رفع را بپذیریم یا نه؟، بحث ما این ها نبود

ج: قبول بکنیم ما، ما حدیث رفع را استفاده کردیم برای اثبات قبول نکردیم این را مفاد حدیث رفع این نیست، خب آقا این بحث انشاءالله روشن

س: قبول کردید حاجی آقا؟

ج: نه هنوز این بحث روشن بشود این بحثی که، این بحث در متن خیلی مهم، یعنی اشتباه نشده صدوق، اگر اشتباه بود سهو را اضافه کرده بود می شد هفت تا،

س: بلی روشن است

ج: ما اضطروا را برداشته به جایش سهو گذاشته، یک، دو آیا این اشتباه صدوق است اشتباه نساخ است عرض کردیم نه شواهد روایی دارد، در فقه الرضا هم همین کار شده سهو و خطا و غلط، و چون فقه الرضا می گوید اروی،

س: فقه الرضا می گوید آقا پدرش بوده

ج: حالا می گوید اروی این را بعد توضیح می دهم، اروی چون می گوید اروی، چون می گوید اروی معلوم می شود در روایت بوده این،

س: دارد چاپ شده اصلاً

س: این که می گوید قبول ذلک خطه علیه السلام در نسخه مستدرک

ج: در نسخه مستدرک دارد اقول ذلک خطه علیه السلام، این دیگر بدتر دیگر، آن وقت در این جا سه تا آمده و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین این هم آقا خلاصه بحث.